

جستاری در چیستی

اسلامیت هنر و معماری ایران^۱

محمد نقی زاده

استادیار طراحی شهری، دانشکده هنر دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

اتصاف بسیاری موضوعات و پدیده‌ها به صفتی که حاکی از تأثیر جهان‌بینی و اعتقادات و تفکری خاص بر پیدایش آنها باشد، مثل صفت "اسلامی" برای ساخته‌های مسلمانان ممالک مختلف، همواره مورد بحث و حتی جدل بوده و نظریات موافق و مخالفی را در پی داشته است. این اختلاف و تنوع آراء، بخصوص در مقولاتی چون هنر، معماری، شهرسازی، صنعت، علوم و موضوعاتی از این قبیل، بیشتر مشاهده می‌شود.

بطور اجمال در این زمینه می‌توان گفت که اگر پدیده یا موضوعی مخصوص و منحصر به جهان‌بینی، دین، اقلیم، تمدن و یا مکتب خاص و یگانهای بوده و در سایر (جهان‌بینی‌ها، ادیان، اقلیم، تمدنها و مکاتب) موارد مشابه، سابقه و موضوعیت نداشته باشد، معمولاً انتساب و اتصاف پدیده یا موضوع به جهان‌بینی، دین، اقلیم، تمدن و مکتبی - که منشأ و سرچشمه آن است - نیازی نمی‌باشد. برای نمونه اگرچه کعبه یا مراسم حج، خاص دین اسلام است، سخن گفتن از حج اسلامی یا کعبه اسلامی، مصطلح و متداول نبوده و اصولاً ضرورتی به آن نمی‌باشد؛ زیرا اینها اسم خاص بوده و اسلامیت را در خود مستتر دارند. در حالی که می‌توان از عبادت، زیارت و ازدواج اسلامی سخن گفت، با توجه به وجود عبادت، زیارت و ازدواج در سایر ادیان، تمدنها، مکاتب و مذاهب، برای روشن شدن وجه تمایزشان باید به دین تعیین‌کنندهٔ مختصات آنها، اشاره کرد.

در مورد برخی موضوعات و پدیده‌ها، بخصوص آنچه که مورد نظر این وجیزه است، پیش از ورود به بحث اصلی، باید تأثیر و بالاتر از آن، لزوم و اجبار تأثیر جهان‌بینی بر آنها اثبات شود. برای مثال قبل از بحث صحت و سقم و یا ویژگیهای تعبیر معماری یا هنر اسلامی، باید در خصوص تأثیر پذیری معماری و هنر، از جهان‌بینی و فرهنگ و یا پیدایش مستقل آنها بحث کرد. و در این صورت باید دید که آیا پیامی داشته و بر حیات و روش زیست انسان تأثیر داشته است یا خیر؟

به این ترتیب در راستای تبیین نسبت درستی اتصاف معماری یا هنر به "اسلامی" و "ایرانی" یا "اسلامی ایران" مباحثه و تدقیق در مباحثی چند، ضروری است که با طرح موارد ذیل سعی در تبیین آنها خواهد شد.

۱. تأثیر مقابل "معماری و هنر" با "جهان‌بینی و فرهنگ"؛
۲. روند کاربرد صفت "اسلامی" برای "هنر و معماری و شهر"؛
۳. فرایند استفاده از تعالیم اسلامی برای تولید هنر و معماری و شهر اسلامی؛
۴. استفاده ایرانیان از تعالیم اسلام برای شکل دادن محیط زندگی خویش؛
۵. نتیجه گیری.

کلید واژگان: معماری، هنر، ایران، اسلام، هنر اسلامی، معماری اسلامی، جهان‌بینی، فرهنگ

۱- مقدمه

برای تبیین مفهوم و مختصات "معماری" و "شهر" یا "محیط زندگی" از نظر اسلام، مراتب مختلفی قابل شناسایی است:

اولین مرتبه، توجه به آیات قرآن کریم است که با توجه به جاودانگی، جامعیت و جهانی بودنش پیش از اشاره به کالبد و شکل و ظاهر، همچون سایر موارد به "جان" و "روح" موضوع می‌پردازد. در توصیف مکه آن را شهر "امن" می‌نامد، که اصولاً این دعای ابراهیم (ع) است که می‌خواهد مکه با دوری از "بت‌پرستی" شهر "امنی" باشد. در جای‌جای قرآن مجید به صفات شهر مناسب زیست نیز اشاره می‌شود که اکثراً بار معنوی دارند. به این ترتیب سعی بر استخراج الگوی فیزیکی و مادی واحدی در ساختمان و شهر در همهٔ زمانها و مکانها از قرآن، بی‌فایده است.

پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) با ورود به یثرب، تغییر نام آن شهر، به "مدینه النبی" را می‌پذیرد شاید این اولین باری است که صفتی مترادف با "اسلامی" بودن به شهری اطلاق می‌شود؛ چرا که پیامبر (ص) نماد اسلام و اسوهٔ حسنهٔ مسلمین است. ممکن است این اشکال مطرح شود که با صرف تغییر نام شهری، آن شهر، اسلامی نمی‌شود. در پاسخ باید گفت اتفاقاً در اینجا پیامبر (ص) اولین عمل کالبدی، یعنی تعیین مکان و ساخت مسجد را، انجام می‌دهد که به تصدیق اکثریت قریب به اتفاق محققان الگوی شهرها و مساجد بعدی است. ضمن آن‌که بین اهل شهر (مهاجرین و انصار) عقد اخوت می‌بندد، یعنی که شهر فقط کالبد نیست و اهل آن نیز باید مد نظر قرار گیرند، در طول مدت اقامت در مدینه نیز دستورات و مقرراتی همچون قاعدهٔ لاضرر را مطرح کرده، روابط انسانها با یکدیگر و با محیط طبیعی و با محیط مصنوع را تنظیم می‌نماید. به هنگام فتح مکه نیز، ضمن برچیدن و شکستن بتها، سراسر مکه (حتی خانه ابوسفیان) را مکان امن اعلان می‌فرماید.

علی ابن ابیطالب (ع) نیز بنا به مورد در مورد موضوعات مختلف مرتبط با شهر و محیط زندگی و ساختمان نکات مناسب و لازمی را به یاران و اصحاب خویش متذکر می‌گردد که اوج آن در

۱. این مقاله با استفاده از مطالعات انجام شده برای طرح تحقیقاتی « تدوین برنامه جامع بازشناسی و احیای معماری و شهرسازی اسلامی » نگاشته شده است.



صفت اسلامی را به کار نبرده است. اما کسانی که در خارج از جامعه اسلامی می‌زیسته‌اند با مشاهده تفاوت دانشها، علوم، هنرها، روشهای زیست، لباس، غذا، اقتصاد و سیاسی که داشته‌اند با آنچه که در جوامع اسلامی وجود داشته است، این تفاوتها را ناشی از تفکر و دین و جهان‌بینی و فرهنگ دانسته و در نتیجه صفت اسلامی بر آنها نهادند. البته صحت و صلاح موضوعاتی که از سوی بیگانگان - که خود آگاهی جامعی به مبانی اسلامی نداشته‌اند - به صفت اسلامی متصف شده‌اند، میزان صحت و صلاح آن مورد نظر این مقال نیست. علی‌ای‌حال با اشاره به برخی موضوعات، در تقدیم فتح بابی در این زمینه سعی خواهد شد.

اگرچه ائتلاف برخی مباحث نظری و عملی و پدیده‌های حاصل از فعالیت‌های انسانی - اعم از ذهنی یا عملی، از جمله هنر و ساختمان و شهر - به صفت اسلامی، مورد انکار و یا حداقل تشکیک برخی افراد و گروههاست؛ ولی برای بررسی و اظهار نظر در وجود و امکان ظهور و بروز وجه اسلامی در این باب نیاز به بحث‌های پیچیده نیست، بلکه با مراجعه به متون اسلامی و یافتن و ارائه پاسخ به سؤالاتی، همچون پرسشهایی که در مباحث آتی آمده است، می‌توان به رفع این شبهه نائل آمد. ناگفته پیداست که چون ابنیه و عمارات، جزئی مهم از کالبد تشکیل دهنده شهر می‌باشند با تأیید امکان وجود "شهر اسلامی" امکان اثبات وجود "معماری اسلامی" و "هنر اسلامی" نیز به دست می‌آید. از این رو بررسی‌ها، بیشتر بر مطالعاتی در مورد شهر متمرکز خواهد بود.

۲- تأثیر متقابل "معماری و هنر" با "جهان‌بینی و فرهنگ"

پیش از شروع بحث در زمینه بیان نظریات اسلام در باب موضوع اصلی مقاله، موضوع عامتری را می‌توان و باید مطرح کرد که با طرح آن، جاذبه‌ای برای جمع بیشتری از متخصصان و متفکران به منظور تفکر و تدبر در تبیین معنای هنر و معماری و شهر و شهرسازی اسلامی فراهم شود. این موضوع عبارت از بررسی و تبیین تأثیر جهان‌بینی و فرهنگ بر معماری و شهرسازی می‌باشد [۴] در این زمینه سؤالات متعددی طرح می‌شود که پاسخ آنها بیانگر میزان، تأثیر جهان‌بینی و فرهنگ بر شکل‌گیری محیط زندگی و روابط بین انسان، محیط و اجزای آن می‌باشد. اهم این سؤالات عبارت است از:

آیا نباید معماری و شهر از نظر روابط اجتماعی بین مردم و میان مردم و مدیران شهر، تجلی‌گر نظام ارزشی و فرهنگی مورد قبول جامعه باشد؟

فرمان امام (ع) به مالک‌اشتر مشاهده می‌شود، آنجا که می‌فرماید: "این فرمانی است از بنده خدا، علی‌امیرالمؤمنین به مالک بن الحارث‌الاشتر، در پیمانی که با او می‌نهد هنگامی که او را فرمانروایی مصر داد تا خراج آنجا را گردآوری و با دشمنانش پیکار کند و کار مردمش را به صلاح آورد و شهرهایش را آباد سازد [۱، ص. ۷۱۹]. در عین توجه به آبادانی، امام (ع) با توجه به جنبه‌های معنوی، می‌فرماید: «مهربانی به رعیت و دوست داشتن آنها و لطف در حق ایشان را شعار دل خود ساز. چونان حیوانی درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شمردی، زیرا آنان دو گروهند یا همکیشان تو هستند یا همانندان تو در آفرینش» [۱، ص. ۷۲۱]. علاوه بر آن ایشان آبادانی زمین را مهمتر از اخذ خراج دانسته، می‌فرماید «ولی باید بیش از تحصیل خراج در اندیشه زمین باشی، زیرا خراج حاصل نشود، مگر به آبادانی زمین و هر که خراج را ندهد و زمین را آباد نسازد، شهرها و مردم را هلاک کرده است و کارش استقامت نیابد، مگر اندکی [۱، ص. ۷۲۵-۷۲۷]. زیرا «چون بلاد آباد گردد، هر چه بر عهده مردمش نهی، انجام دهند که ویرانی زمین را تنگدستی مردم آن سبب شود و مردم زمانی تنگدست گردند که همت والیان، همه گرد آوردن مال بود و به ماندن خود بر سر کار اطمینان نداشته باشند و از آنچه مایه عبرت است، سود بر نگیرند» [۱، ص. ۷۲۷] و [۲، ص. ۱۸۰].

امام زین‌العابدین (ع) در دعای خویش برای مرزداران، صراحتاً به مرزهای مسلمانان اشاره می‌فرماید و در فراز هفتم همین دعا، استواری شهرهای مسلمانان را از خداوند مسألت می‌فرماید [۲، ص. ۱۸۳]. حکما و فلاسفه مسلمان نیز جسته و گریخته و حتی در موردی بدقت و تفصیل به وسیله فارابی مدینه فاضله‌ای را توصیف و تشریح می‌کنند که مختصات آن بی‌گمان از متون اسلامی اخذ و یا تفسیر شده است.

با عنایت به همه این مباحث این نکته نیز قابل ذکر است که تفکر اسلامی در بدو امر و در بطن خود نیازی به ائتلاف فرآورده‌های پیروان خویش به صفت اسلامی نمی‌بیند؛ زیرا اولاً از نظر این تفکر، دین حق و تفکر صحیحی جز اسلام وجود ندارد. "ما کان ابراهیم یهودیا و لاتصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین: ابراهیم به آیین یهود و نصارا نبود و لیکن بدین حنیف توحید و اسلام بود و هرگز از آنان که به خدا شرک آرند نبود" [۳، سوره آل‌عمران، آیه ۶۷] و "و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخره من الخاسرین: هر کس دینی غیر از اسلام اختیار کند هرگز از وی پذیرفته نیست و چنین کسی در آخرت از زیانکاران است" [سوره آل‌عمران، آیه ۸۵]. و ثانیاً در مورد هیچیک از علوم و هنرها (حتی آنها که خاص خودش بودند)

اقتصادی، اقلیمی، سیاسی، زمانی، مکانی و تاریخی تماماً مورد توجه قرار گیرند. ضمن اینکه ویژگی‌های این زمینه‌ها نیز بایستی بر پایه تعالیم اسلامی و فرهنگ جامعه اسلامی تبیین شوند.

ارتباط و همبستگی بین تولیدات انسان از جمله هنر، معماری و شهرسازی با فرهنگ و جهان‌بینی او مسلم است. با این تذکر که برخی متفکران به تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی جوامع بر ویژگی‌های محیط مصنوع ساخته آنها، اعتقاد دارند. [۵، صص. ۲۳-۲۵]، [۶، صص ۱۹-۳۷]، [۷-۱۲]. گروهی معتقدند که این معماران و طراحان، باید فرهنگی خاص را به جامعه القا نمایند [۱۳]. به عبارت دیگر با هر تفکری، رابطه‌ی عامل فرهنگ با تولیدات انسان از جمله محیط مصنوع ارتباطی تنگاتنگ است. عقیده‌ی گروه اول با توضیحاتی مورد تأیید ماست؛ لکن در مورد گروه دوم نیز ذکر نکته‌هایی چند روشن‌گر خواهد بود. این درست است که بگوئیم معماران، شهرسازان و یا طراحان محیط نسبت به ایجاد تغییر در فرهنگ جامعه و یا بنیاد نهادن فرهنگی جدید قادر هستند، چرا که اینان با توجهات و ترویج گروهی از این‌بینه و محیط (بویژه در عصر حاضر که یکی از ویژگی‌های بارز آن مدرگرایی و مصرف‌گرایی است) نسبت به تأثیر در رفتار و فرهنگ جامعه قادر خواهند بود دگرگونی‌هایی را باعث شوند. عامه‌ی مردم نیز که از مبانی نظری و فلسفی الگوهای جدید و تأثیرات آنها بر رفتار و تفکر انسان غافلند، این الگوها را - که به هر حال عده‌ای تحصیل کرده و متخصص ارائه می‌کنند. می‌پذیرند. عده‌ای نیز با در پی داشتن چیزهایی سوای آنچه که دیگران دارند، به رونق این الگوها کمک می‌کنند. برخی نیز آنچه را که جدید است و از مغرب زمین می‌آید، نشانه‌ی ترقی و پیشرفت می‌دانند، گاهی نیز حتی با حسن نیت و آرزوی مقابله و یا همسری با ممالک صنعتی پیشرفته به ترویج این الگوها کمک می‌کنند. علی‌ای‌حال نکته‌ی مهم این است که این الگوهای جدید، ریشه در فرهنگ ملی داشته باشند و طراحان نه تنها سعی در گسستن از فرهنگ دینی و ملی جامعه نمایند بلکه بعکس همتشان متوجه زدودن خرافه‌ها، اشکالات و کاستی‌های محیط مصنوع موجود در انطباق با فرهنگ ملی قرار گیرد. در این صورت است که این نظریه که طراح در تغییر و یا بهتر بگوئیم اصلاح و تعالی و تکامل و پویایی فرهنگ جامعه نقش دارد، امری پسندیده است، و الاً اگر انکار تأثیر فرهنگ بر هنر و معماری و شهرسازی و متقابلاً تغییر فرهنگ جامعه به معنای اهتمام در نابودی ارزشها و اصول فرهنگ اسلامی - ایرانی باشد باید به نحو مقتضی آگاهی لازم را به جامعه داده و آن را در برابر تهاجم‌آرایی که فرهنگ دینی و ملی‌اش را به اضمحلال خواهند کشاند ایمن نمود.

آیا هنر و معماری و شهر از نظر کالبدی نباید بازگوکننده‌ی هویت، نظام ارزشی و باورها و فرهنگ جامعه باشند؟

آیا هنر و معماری و شهر نباید با جهان‌بینی و فرهنگ و هنجارهای جامعه همراه و هماهنگ باشند؟

آیا هنر و معماری و شهر می‌توانند از نظر کالبدی با مظاهر و بنیانهای اعتقادی و فرهنگی جامعه در تضاد و تقابل باشند؟

آیا جامعه نباید در عمران و آبادی و تعالی شهر و محیط زیست خود مستقیماً دخالت داشته باشد؟

آیا نباید نگرش انسان به عالم هستی و محیط در برنامه‌ریزی و طراحی مدنظر قرار گیرد؟

آیا محیط زندگی نباید از نظر عملکرد، ماهیت، شکل، ارتباطات و ... برای شهروندان، قابل درک و فهم و تجلی‌گر ارزشها و عامل احراز هویت آنها باشد؟

آیا شهر نباید واجد معنای مأخوذ از فرهنگ اهل خویش، باشد؟

آیا در جوامع و مناطق توسعه یافته (از نظر صنعتی) هنر و معماری و شهرسازی به سوی یک الگوی واحد جهان شمول، جهان وطن و عاری از هویت فرهنگی پیش رفته و می‌رود؟

آیا با روشهای پیشنهادی مدرنیستها و دیدگاهها و جهان‌بینی مکانیکی آنها، می‌توان محیط و فضای منطبق با فرهنگ، مذهب و هویت مناسب و در خور جامعه ایرانی ساخت؟

اشکالی که شناسایی ویژگی‌های معماری و محیط اسلامی (آنگونه که باید باشد) را برای برخی محققان دشوار می‌نماید این است که بسیاری افراد در مطالعات خود درباره‌ی شهرهای دوره‌ی اسلامی تنها یکی از جنبه‌های مرتبط با انسان، جامعه و یا محیط را مبنای بررسیها و تحقیقات خویش قرار داده‌اند. اگرچه هر کدام از این جنبه‌ها در جای خود اهمیت ویژه را دارند اما همه‌ی آن عوامل و به عبارتی عامل منحصر به فرد متشکل از کالبد، فضا و محیط مصنوع اسلامی، نیستند.

به عنوان نمونه توجه صرف به شرایط اقلیمی و پاسخگویی مناسب به آنها، عنایت به شرایط اقتصادی و تولید، توجه به مسایل فنی و روشهای ساخت، دخیل دانستن طبقات اجتماعی، درجه اهمیت و مرکزیت شهر از نظر سیاسی، و یا بسیاری مسایل دیگر، هر کدام به نوعی محققان را متوجه خود کرده و آنها را از توجه به سایر عوامل باز داشته‌اند. در حالی که همانگونه که در مطالعه‌ی انسان (عالم صغیر) یا کائنات (عالم کبیر) و شناسایی و ارتباط اجزایشان با یکدیگر بسیاری از اصول، زمینه‌ها و روابط را تماماً مدنظر قرار می‌گیرند، معماری و شهر نیز بایستی ضمن مطالعه به همان طریق مطالعه شود و همه جوانب فرهنگی،



۳- روند کاربرد صفت "اسلامی" برای "هنر و معماری و شهر"

علاوه بر آنچه در مقدمه گذشت که فحوای آن بیانگر تأیید تأثیر تفکر اسلامی در پدید آمدن آثاری در این زمینه بود، در ادبیات موجود، آنهایی که صراحتاً و برای اولین بار از صفت اسلامی نام برده‌اند، غریبان (غیر مسلمین) می‌باشند. برای نمونه در مورد رواج صفت "اسلامی" برای شهر، می‌توان گفت که رواج تعبیر شهر اسلامی برای مجتمع‌های زیستی مسلمانان با این فرض که در نظر کالبدی تجلی خاصی از اصول و ارزشهای اسلامی بوده و به این ترتیب از مجتمع‌های زیستی سایر تمدنها و فرهنگها متمایز می‌باشند، از قرن نوزدهم میلادی و به وسیله مستشرقین آغاز شد. این تعبیر که به شهرهای ساخته شده به دست مسلمانان و محل زندگی آنان اطلاق می‌شد به مرور در ادبیات تبعات شهری بررسی سکونتگاههای مسلمانان بر این اساس که با حریم فیزیکی و یا ذهنی خاص خود تجلی جامعه و فرهنگی جدا از سایر تمدنها می‌باشند با معرفی خاورشناسان از قرن نوزدهم میلادی به بعد در ادبیات غرب تثبیت شد. این تعبیر و نتایج مطالعات کسانی چون ون گرانام^۱ [۱۴]، و برادران مارکیس^۲ [۱۵، ۱۶] علت اصلی معرفی و رواج الگویی خاص برای شهر اسلامی در اوایل قرن گذشته میلادی گردید. این نظریه به انجای مختلف به وسیله افراد متفاوتی با دیدگاههای گوناگون تأیید یا نقد و حتی انکار می‌شود. علت اصلی را نیز شاید بتوان در مبانی فکری و میزان تسلط آنها بر تعالیم و جهان بینی اسلامی دانست. علاوه بر این اشتباهاتی چون مترادف اسلام با عرب و عدم توجه به امکانات تجلی متفاوت تعالیم اسلام در زمانها و مکانهای متفاوت در ارائه این نظریات مؤثر بوده‌اند. به نمونه‌هایی از این قضاوتها اشاره می‌شود:

براون^۳ معتقد است که: "اگر چه مسلمین ممکن است در برخی مناطق بیش از سایر ادیان مانند مسیحیت به ارزشهای مذهبی و ارگانهای مذهبی پایبند باشند، اما اینکه هر چیزی حتی شهر را برجسب اسلامی بزیم در واقع نسبت دادن یک واکنش فرهنگی ضعیف به مردمی است که غالباً دارای میراث فرهنگ غنی بوده‌اند" [۱۷].

لاییدوس^۴ در آثار متفاوت مکتوب خویش به ساختار قومی - اجتماعی و اقتصادی شهرهای مسلمانان به مثابه اصیل ترین علت

شکل گیری مجتمع‌های مسلمانان اشاره می‌کند [۱۷]. کوبان^۵ به عنوان نمونه‌ای از تفکری که منکر تأثیر دین و بخصوص اسلام در شکل گیری محیط فیزیکی می‌باشد منکر هر گونه ارتباط قوی و تأثیر جهان بینی اسلامی (به عنوان فلسفه حیات) و مفاهیم روحانی و معنوی و متافیزیکی آن با شکل گیری محیط فیزیکی بوده و اینگونه مطرح می‌نماید که: فرهنگ اسلامی در شکل دادن به محیط زندگی مسلمانان هیچگونه نقشی ایفا ننموده و مهمترین نقش توسط سوابق تاریخی و میراث فرهنگی اعمال می‌گردد [۱۹].

نکته دیگر اذعان بر وجود هنر و معماری شهر اسلامی از سوی غیر مسلمانان است. اهمیت این اعتراف از آن نظر است که از سوی کسانی مطرح می‌شود که از بیرون به مجتمعی نگریسته، آن را واجد ویژگیها و هویتی می‌یابند که به هر حال نشأت گرفته از فرهنگ و تعالیم اسلام بوده و با داشته‌های آنها متفاوت است. اینان به دلیل زیستن در مجتمعی غیر اسلامی (و نه الزاماً ضد اسلامی) بخوبی و بهتر از کسی که تمام عمرش را در یک مجتمع اسلامی زیسته می‌توانند وجه تمایز هنر و معماری و شهر اسلامی را با مأوای خویش بیان کنند، اگر چه نسبت به درک و توضیح مبانی و منشاء ایجاد آن ناتوان باشند [۲۰-۲۲].

استفاده از نظریات این افراد در مجاب کردن افرادی که متوجه آنسوتر هستند، می‌تواند کمک مؤثری داشته باشد؛ تا با شنیدن توجیه و تأیید آنچه با خود دارند، به قوت قلبی، دست یابند. بدیهی است که این سخن بیانگر دستیابی این افراد به کنه مطالب و مبانی نظری هنر، معماری و شهرسازی اسلامی (بویژه آن گونه که باید باشند) نیست؛ بلکه نکته مهم توجه به تفاوت بارز هویت هنر، ابنیه و شهرها با عمارات و شهرهای بنا شده به وسیله مسلمین است. با این باور که تعلیمات و فرهنگ اسلامی در ظهور مدنیتی خاص نقش اساسی ایفا کرده، آن را تمدن اسلامی و زیر مجموعه‌ها و عناصر آن را معماری، شهرسازی، علوم، فلسفه و هنر اسلامی نامیده‌اند. اگر چه ممکن است اینها (با شدت و ضعفهایی) ویژگیهای مد نظر اسلام را در خود نداشته باشند.

با عنایت به موارد فوق مشکل اساسی در فقدان مبانی نظری مدون، شامل اصول، ارزشها، مفاهیم و معیارهایی است که دست‌اندرکاران، برای طراحی، برنامه‌ریزی، ارزیابی ایده‌ها و الگوهای وارداتی در نهایت ارائه تعریفی جامع و کامل برای هنر و معماری و شهر اسلامی از آن استفاده می‌کنند. به طور اجمال می‌توانیم بگوییم که با توجه به متغیرهایی همچون زمان، مکان،

1. Von Grunebaum
2. Willam and George Marcais
3. Brown
4. Lapidus

درجات متفاوت ادراک و تفسیر مفاهیم و ارزشهای اسلامی، شرایط اجتماعی، شرایط اقلیمی، عوامل اقتصادی، ویژگیهای فناوری در دسترس، توان متفاوت جوامع در تجلی کالبد بخشیدن به اصول و ارزشهای اسلامی، و بسیاری متغیرهای دیگر، نمی‌توان الگوی فیزیکی واحدی را به عنوان الگوی ثابت و لایتغیر محیط زندگی اسلامی برای همه زمانها و مکانها و جوامع اسلامی ارائه کرد. معرفی اصول و معیارهایی در بایدها و نبایدها (اوامر و نواهی) مهم است و جوامع اسلامی را در انتخاب مباحات با توجه به شرایط هر کدام مختار دانست، و حتی جوامع مسلمین در نحوه پاسخگویی به اصول و معیارها در صورت اطمینان از عدم خدشه به آنها و با ملحوظ داشتن همه شرایط موجود جامعه خود، آزاد خواهند بود. بنابراین به طور قاطع می‌توان گفت که مبانی طراحی و ساخت محیط زندگی (بنا، عمارت و شهر) اسلامی وجود دارد و باید تدوین شود، و آنچه که از ملحوظ داشتن این مبانی در جای جای ممالک اسلامی به وجود خواهد آمد شهر یا محیط مناسب زیست مسلمین آن دیار خواهد بود.

هر زمان و مکانی تفسیر و کالبد خاص خود را دارند. مهم وحدت است، عدالت است، تعادل و هماهنگی است، حفظ حرمت انسان است، و متذکر بودن اثر هنری است، و رجحان معنویت بر مادیت و رهایی انسان و نجات او از غفلت و جهالت است به بیان دیگر از آنجا که "معماری آشکار سازنده هستی‌شناسی، ارزشها و هویت آن فرهنگی می‌گردد که معماری به آن تعلق دارد" [۲۳، ص. ۲۰]. در انتساب سبک یا اثری خاص به یک جهان‌بینی و فرهنگ یا یک ملت باید به دنبال شناسایی اصول و معانی بود و نه در فکر ظاهر و کالبد و جسد آن. این تفکر و انتظار نابه‌جایی است و در هیچ مقطعی از تاریخ و در هیچ نقطه‌ای از جهان سابقه نداشته است که یک دین یا مکتبی فکری و یا جهان‌بینی‌ای خاص، الگوهای فیزیکی و کالبدی واحد و مشخص را ابتدا به ساکن، ابداع کرده و آنان را برای جنبه‌های مختلف زندگی پیروان خویش در نقاط مختلف و زمانهای گوناگون معرفی نماید. بلکه هر جهان‌بینی، مبانی و اصول و ارزشهایی را بیان نموده است و این پیروان و معتقدین بوده‌اند که مواد، ابزار، اشکال، قوانین، علوم و هنرها را در راستای مناسب کردن محیط زندگی خویش کرده، آن را همراه و یاری‌رساننده به هدف معین مکتبشان به کار گرفته‌اند. در نتیجه وضعیت موجود و تاریخ خود، و تعلیماتشان از دیگران را همچون مواد اولیه، به کار گرفته و با تغییر و استحاله، معنا، فضا، عناصر، شکل و بیانی نو و درخور و همراه با تفکر و باورهای خویش به وجود آورده‌اند. هنر، فلسفه، علوم، معماری، شهر، لباس و روش زیست اسلامی و مسلمین نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشند. در واقع قومی از مسلمین و یا فردی خاص اینها را به وجود نیاورده است، بلکه مظاهر آن حاصل رواج و تأثیر تفکر اسلامی بوده که البته ممکن است با شرایط زمانی و مکانی ویژه به صورت تفاسیر محلی و زمانی خاص ظهور و بروز کرده باشند.

نکته دیگر این که محیط و فضای زندگی، آمیزه‌ای از "انسان"، "طبیعت" و "محیط مصنوع" است که "فرهنگ و جهان‌بینی مردم" به عنوان بستر و فضایی که این عناصر در آن غوطه‌ور هستند، ایفای نقش می‌نماید. در واقع بیانگر جهان‌بینی و فرهنگ اصول ارتباط عناصر طبیعی و مصنوع با یکدیگر و با انسان است. نقش انسان از آن نظر اهمیت اول را به خود اختصاص می‌دهد که بدون وجود او اصولاً محیط و فضای زندگی معنایی نخواهد داشت. در این خصوص آنچه از نظر روحی و جسمی بر انسان تأثیر می‌گذارد و یا متأثر است و همچنین روابطی که این تأثیر و تأثر از طریق آنها به منصف ظهور می‌رسد از قبیل فعالیت‌های انسان، رفتارهای او، روابط اجتماعی، ادراکات انسان از محیط، و امثالهم، اهمیت خاص دارند. در مرحله بعدی

۴- فرایند استفاده از تعالیم اسلامی برای تولید هنر و معماری و شهر اسلامی

در آغاز این بحث اشاره به اشکالی که بسیار شنیده می‌شود، بی‌مناسبت نیست. این اشکال عبارت از این است که عده‌ای ادعا می‌کنند که اسلام واجد هنر (بویژه معماری و شهرسازی) نبوده و نمی‌توان هنر و معماری و شهری را به صفت اسلامی متصف نمود. استدلال آنها نیز آن است که عربهای مسلمان - که به فتح سایر ممالک آمدند - بدون سابقه هنر و معماری بودند و معماری و هنر ممالک مفتوحه بنام هنر و معماری اسلامی معروف شدند. چهار طاقی گنبد شد کاخ، دارالاماره شد و از این قبیل تغییرات. اشکال اصلی این استدلال در ترادف "اسلام" با "عرب" می‌باشد. بدیهی است که این فرضی کاملاً ناجاست. اشکال بارز دیگر این تفکر، آن است که آنها نیز، همچون کسانی که به آثار به جا مانده از مسلمین در ممالک اسلامی، معماری و هنر اسلامی اطلاق می‌کنند، برای هر هنری الگو و کالبدی فیزیکی و مادی ثابت و بعضاً لایتغیر قایلند. این تفکری کاملاً نادرست است، و با روح اسلام و تعالیم وحیانی آن - که اصولی جاوید (و نه اشکال فیزیکی مادی واحد و ثابت) را برای زندگی انسان در همه زمانها و مکانها مطرح می‌نماید - در تضاد است. آنها فکر می‌کنند که چون شکلی (مثلاً چهار طاقی) از غیر مسلمین گرفته شده، پس اسلام هنر و معماری ندارد و هر چیز به شکلی خاص (مثلاً قوس و گنبد) را اسلامی می‌دانند در حالی که اصول مطروحه اسلام، در



آیا نحوه ارتباط انسان با طبیعت و عناصر آن ارتباطی خاص و تعریف شده است یا خیر؟

آیا طبق تعالیم اسلامی اصولی بر بهره‌گیری از طبیعت حاکمند یا خیر؟

آیا انسان نسبت به تصرف دلخواه در طبیعت، عناصر آن و تولیداتی که با تغییر و تبدیل عناصر طبیعی حاصل می‌آیند مختار است؟

آیا تعالیم اسلامی در چگونگی توجه به جنبه‌های معنوی و مادی زندگی - که عمدتاً در فضاهای شهری انجام می‌پذیرند - دستوراتی دارند یا نه؟

آیا در زمینه تقلید از بیگانگان (بویژه کفار و مشرکین) و به شکل آنها در آمدن - که یکی از مصادیق بارز آن محیط زندگی است - تعالیم اسلامی توصیه‌هایی را ارائه می‌دهد یا خیر؟

آیا در متون اسلامی ویژگی‌های خاص برای یک شهر و مجتمع انسانی - به گونه‌ای که مناسب زیست‌بندگان خدا باشد - ذکر شده است یا خیر؟

آیا افراد یک جامعه و همسایگان مختارند به هر گونه‌ای که می‌خواهند در شهر به کار و فعالیت بپردازند، حرکت کنند و ساختمان بسازند؟

آیا امنیت فقط امنیت در مقابل اشرار است، یا می‌توان آن را به امنیت در مقابل حوادث و بلایای طبیعی، امنیت در مقابل ساخته‌های انسان، امنیت روانی، امنیت فرهنگی و سایر مصادیق امنیت تعمیم داد؟

آیا بین نیازهای تعریف و تحدید شده انسان طبق تعالیم اسلامی و فضاها و عملکردهایی که محل تأمین این نیازهاست بایستی ارتباطی وجود داشته باشد یا خیر؟

آیا می‌توان در متون اسلامی تعریفی از زیبایی یافت و ارتباط و تباین آن را با زیور، زینت، خودنمایی، تعجب، و امثالهم مشخص کرد یا خیر؟

اهمیت فرد، خانواده، فامیل و اجتماع در فرهنگ اسلامی چگونه است و ارتباط این گروهها با یکدیگر چگونه تعریف شده‌اند؟

آیا اگر در متون اسلامی به ویژگی‌های فنی و هندسی ابنیه و فضاها از جمله ابعاد، شکل، مصالح، رنگ و ... به طور اخص و موردی اشاره نشده باشد، جامعه اسلامی مجاز به انتخاب، طرح و ساخت هر نوع اندازه، شکل، رنگ، مصالح و تناسب است یا خیر؟

آیا اصول و ارزشهای مطروحه اسلام، خاص قلمرویی ویژه از زندگی هستند، یا اینکه هر اصل و ارزشی می‌تواند در قلمروهای متفاوت مصداق خود را داشته باشد؟ و بسیاری از سؤالات دیگر،

عناصر انسان ساخته محیط و یا به عبارتی کالبد و فضای ایجاد شده به وسیله انسان قرار دارند. اهمیت این عناصر از نظر تجلیگاه فرهنگ و ارزشهای حاکم بر جامعه، متأثر از جهان‌بینی غالب بر جامعه، مؤثر بر رفتارهای فردی و جمعی، بیانگر درجه اهمیت فرد و جامعه، و مبین بسیاری امور معنوی است. در مرتبه بعد، طبیعت قرار دارد. طبیعت، مشتمل بر عناصر طبیعی و همچنین قوانین حاکم بر آن، در شکل‌دهی فضای زندگی، نقشی مهم ایفا می‌کند. نحوه نگرش انسان به طبیعت و عناصر آن، رابطه‌ای که انسان می‌تواند یا باید (در یک جهان‌بینی خاص) با طبیعت داشته باشد، ارتباط و تناسب طبیعت با عناصر ساخته انسان، از عوامل مؤثر بر شکل‌گیری محیط و فضای زیست او بوده [۲۴] و جملگی از موضوعات مهمی هستند که جهان‌بینی حاکم بر جامعه مبین آنهاست. مجموعه این نگرشها و همچنین اعمال برآمده و هدایت‌شده این جهان‌بینی در ارتباط با طبیعت و محیط را می‌توان بخش مهمی از فرهنگ جامعه مطرح نمود که این فرهنگ در واقع فضا و بستر فعالیتهای انسان است. جملگی این مقولات و ارتباطات متقابل آنها با یکدیگر، موضوعاتی هستند که مورد نظر و توجه شارع مقدس اسلام است و در همه این زمینه‌ها اظهار نظرهای صریح و روشنی وجود دارد.

آنچه مسلم است تعالیم اسلامی در باب عناصر چهارگانه مذکور (انسان، فرهنگ، طبیعت و محیط مصنوع) و ارتباط بین آنها، گاه با ذکر جزئیات و گاه به صورت کلیات، اصول و معیارهایی را معرفی و تبیین می‌نماید که به کار بستن آنها مستلزم ایجاد محیط و فضایی است که بتواند ضمن بخشیدن تجلی کالبدی به آنها، محیطی با هویت و متمایز را نسبت به محیطهایی که بر مبنای اصولی منبعث از سایر جهان‌بینیها ایجاد می‌شوند، به وجود آورد. بسیاری از محققان به تأثیر فرهنگ بر هنر، معماری و شهرسازی تأکید کرده‌اند. اگرچه که برخی، از مواضع افراطی اولیه خود عقب‌نشسته‌اند، اما تأثیر نقش فرهنگ بر محیط مصنوع بویژه در جوامعی با فرهنگ غنی‌تر و کهنتر و مبتنی بر اعتقادات دینی و معنوی این بیشتر و غیر قابل انکار است.

به عنوان نمونه سؤالاتی در ذیل ذکر می‌شود که پاسخگویی به آنها بوضوح بحث، کمک خواهد کرد. البته پاسخ این سؤالات به دلیل بداهت و وضوح آنها در این مقال نیامده است و خواننده فرهیخته و حتی کسی که اندک آشنایی با اسلام یا هر دین دیگری داشته باشد، می‌داند که در تفکر و تعالیم اسلامی مطمئناً برای این سؤالات پاسخهای روشن و واضحی وجود دارد.

آیا در فرهنگ اسلامی عناصر طبیعی معنا و مفهومی دارند یا نه؟

این مقوله محدود هستند، اینگونه تحقیقات تقریباً سه دهه قبل آغاز شده که امید به افزایش آن می‌رود. برای نمونه به مطالعات بسیم حکیم^۱ می‌توان اشاره کرد که به تأثیر فقه مالکی در ساختار فضایی شهر تونس می‌پردازد [۹] و یا مطالعات مختص گلزار حیدر^۲ را ذکر کرد که به تأثیر فقه در تجلی شهر ایدئال اسلامی می‌پردازد [۲۶]. همچنین می‌توان از مطالعات انجام شده در مورد تأثیر وقف بر ساختار شهر مسلمین از نظر فقه حنفی نام برد [۲۷]. علاوه بر اینها مطالعات انجام شده از سوی بورکهاردت، نصر، و برخی دیگر از محققان بیانگر تأثیر شدید تفکر اسلامی بر ظهور هنر و معماری اسلامی است.

نکته قابل توجه اینکه غالب محققانی که عامل یا عواملی خاص (جدای از تعالیم اسلامی) را بر شکل‌گیری شهرهای مسلمین (که خود آنها را شهر اسلامی نامیده‌اند) دخیل و مؤثر دانسته‌اند، به همراه کسانی که به تأثیر عرفان و فلسفه اسلامی بر شکل‌گیری محیط زندگی مسلمین معتقد هستند، از تأثیر باورها و ارزشهای مورد اعتقاد جامعه و همچنین از تأثیر سمبلیهای معنوی بر شکل‌گیری سازمان فضایی کالبدی و شکل شهرهای مسلمانان سخن گفته‌اند [۱۱] و [۲۸]. علاوه بر این محققان، دیگران نیز از جمله ابولقود به این مسأله مهم اشاره کرده‌اند [۲۸]. او بر این باور است که: "در فرهنگ اسلامی یک ساختار قوی در بیان "فضا" وجود دارد" [۲۸].

۵- استفاده ایرانیان از تعالیم اسلام برای شکل دادن

محیط زندگی خود

مروری اجمالی بر مطالعات انجام شده در مورد شهرها و معماری تاریخی پیش از اسلام در غالب ممالک، از مقایرت یا عدم تشابه همان شهرها و عماراتشان با شکل تغییر یافته‌شان پس از اسلام حکایت دارند، که برای نمونه می‌توان به آثار ایرانیان و یا فلسطین و شام اشاره نمود [ص. ۲۰]. بدون دخول در ویژگیهای قبل و بعد از اسلام هنر و معماری جوامع مذکور در منابع مختلف و اشاره به طرح آن در سایر مباحث این نوشتار، تأثیر تفکر اسلامی بر تحولات هنر و معماری و شهرسازی مسلمین امری انکار ناپذیر است. برای نمونه مرحوم پیرنیا، هنر اسلامی را در چهار مکتب اصلی (شام، مغرب، مصر و ایرانی با حوزه نفوذی از بین‌النهرین، ایران کنونی، ماوراء النهر، شیخ‌نشینهای خلیج فارس و حتی هند و اندونزی) طبقه بندی می‌کند [ص. ۱۰]. این موضوع علاوه بر روشن کردن تأثیر تفکر اسلامی به عنوان یک

یکی از علل بروز توهم فقدان نظریه در آرای اسلامی در مورد هنر، معماری و محیط زندگی این است که برخی محققان با معیارهای خاص و بدون شناخت و آگاهی از هنر و معماری مسلمین به تجزیه و تحلیل و معرفی آن پرداخته‌اند. برای نمونه اگرچه شرق شناسان، برخی مختصات هنر رایج در میان مسلمین را هنر تزئینی نامیده‌اند، اما باید توجه داشت که این اصطلاح و تعبیر ناشی از فقدان آگاهی آنان به رموز و معنی اینگونه هنرهاست که صرفاً راهی برای بیان توحید است [۲۵].

این هنرها راهی را برگزیده‌اند تا به تعبیر بورکهاردت، هیچ عنصری نتواند "من" بگوید [۷]. عناصر این هنرها همچون تندیسها، تصاویر و برخی فرمهای هندسی مشخص و منفرد نیستند که به گونه‌ای خویش را مطرح نمایند، و یا حتی بخواهند ارزش معنوی خود را بیان کنند، بلکه عناصر و اجزای این هنرها آنچنان در کلیت و کثرت موجود مستحیل شده‌اند که تنها می‌توانند به وحدت و در نتیجه به توحید اشاره نمایند و بالاتر از آن هنر اسلامی از قید فردیت هنرمند و حتی زمان و حوادث آزاد است. نگاهی به هنر خطاطی و یا طرحهای اسلیمی (و حتی شعر) بوضوح نشان دهنده لازمان و لامکان بودن آنهاست که نمی‌توانند به چیزی جز توحید اشاره نمایند. حتی در تعزیه‌ها نیز - که به هر حال به وقایعی خاص از جمله حماسه عاشورای سالار شهیدان (ع) و یارانش اشاره دارند - غیبت زمان و مکان، به تبعیت از "کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا" مشاهده می‌شود. تماشاچیان بازیگرند و بازیگران تماشاگر هستند، شمر تعزیه برای حسین (ع) و مصائب او می‌گیرند، و زمانهای نوحه‌ها و مرثی‌ها همه حال هستند.

بدون انکار تأثیر و نقش عواملی چون متغیرهای محیطی، اقلیم، زیربنای اقتصادی، سابقه فرهنگ معماری، بومی، کثرتی از عملکردها، فرمها، سمبلیها و الگوها در شکل‌گیری سازمان کالبدی فضایی و بافت فیزیکی شهرهای تاریخی مسلمین، توجه به نکاتی اساسی ضرورت دارد. اولاً نمی‌توان و نباید از عامل فرهنگ و جهان‌بینی بر شکل‌گیری و تکامل هنر معماری غفلت ورزید، ثانیاً با توجه به مطلق نبودن تسمیه هنر و معماری و شهرهای دوره اسلامی، نمی‌توان همه آنها را شهر اسلامی نامید، ثالثاً با توجه به تفاوت ماهوی اسلام با قومیت‌هایی چون عربیت، بین آنچه که متصف به اسلامی است با آنچه که به صفت عربی قبل (و حتی بعد از) اسلام متصف می‌باشد، تفاوت است. و به این ترتیب بینشها و فرهنگ مشخص مذهبی متأثر از تفکر اسلامی نیز عامل دیگر مهمی در شکل‌گیری محیط زندگی (شهر و معماری) مسلمانان، و یا شهر و محیط مناسب زندگی آنهاست. اگرچه (همانگونه که ذکر شد) تحقیقات و مطالعات انجام شده در

1. Besim. Hakim

2. S. Guizar, Haider



حیات اجتماعی امروز مسلمان امری عبت است پس توصیه نفی آنها و حرکت به سمت تکرار و تقلید الگوهای غربی - که مکان مناسب زیست در عصر حاضر هستند - خواهد شد. با وجود این تمرکز بر شناسایی مبانی نظری منبعث از تعالیم اسلامی توصیه می‌شود. در واقع آنچه مهم است "مبانی نظری" می‌باشد که امروزه تفسیر و تجلی کالبدی خاص خود را طلب می‌نماید. یعنی همان اصول مذکور تفکر توحیدی، تعادل و حرمت خانواده و انسان و امثالهم بایستی مطابق امکانات و شرایط روز مورد توجه قرار گیرند. به این معنا که نه تکرار کالبد گذشته، صحیح است و نه (به استناد عدم کارایی آن) تقلید کورکورانه و تکرار نابجای الگوهای بیگانه درست است.

توجه تفاوت هنر و معماری مسلمان و هنر و معماری اسلامی اهمیت دارد. اگر چه این تفاوت حتماً به صورت یک ضدیت کامل و تمام عیار نبوده و بسیاری از اصول، ارزشها و معیارهای برآمده از فرهنگ اسلامی، در طراحی، شکل‌گیری، سبکها، ساخت و توسعهٔ مجتمعهای مسلمان نقش ایفا نموده‌اند. لذاست که به دلیل همین فقدان مصداق عینی مجتمعی که همهٔ اصول اسلامی در آن مرئی بوده و عاری از هر گونه ناخالصی باشد، ارائه تعریفی صریح و ملموس از هنر، معماری و شهرسازی را مشکل می‌نماید.

۷- منابع

- [۱] امام علی بن ابی‌طالب (ع)، نهج البلاغه؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ دفتر نشر فرهنگ اسلامی؛ تهران؛ نامهٔ ۵۳؛ ۱۳۷۷.
- [۲] صحیفهٔ سجادیه.
- [۳] قرآن مجید.
- [۴] نقی زاده، محمد؛ «نقش معنوی طبیعت در ظهور محیط زندگی اسلامی»؛ مجموعهٔ مقالات اولین همایش اسلام و محیط زیست. ۱۵-۱۶ آذر ۱۳۷۸؛ دانشگاه تربیت مدرس؛ سازمان محیط زیست، تهران؛ ۱۳۷۸.
- [۵] پیرنیا، محمد کریم؛ شیوه‌های معماری ایرانی؛ مؤسسهٔ نشر هنر اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۶۹.
- [۶] پیرنیا، محمد کریم؛ آشنایی با معماری اسلامی؛ دانشگاه علم و صنعت ایران؛ تهران؛ ۱۳۷۲.
- [۷] بورکهاردت، تیتوس؛ ارزشهای جاویدان هنر اسلامی؛ در علی تاجدینی (گردآورنده)؛ مبانی هنر معنوی؛ دفتر مطالعات دینی هنر؛ تهران؛ ۱۳۷۲.
- [8] Naghizadeh, Mohammad; Principles of Contemporary Islamic Urban Design.

جهان‌بینی بیانگر استفاده مسلمان از آن دسته از فرمها و اشکال بومی و ملی خویش است که نه تنها تقابلی با تفکر اسلامی نداشته‌اند، بلکه فراتر از آن توان تجلی کالبدی بخشیدن به معارف اسلامی را نیز داشته‌اند.

تعالیم اسلامی، برای ادامه حیات انسانها در زمانها و مکانهای مختلف اصول لایتغیری را بیان می‌نماید که این اصول را عمدتاً در نیازهای انسان، در نحوه زندگی او، در اصول شکل‌دهندهٔ روابط او با جهان خارج، در اهداف (نهایت) زندگی او، و در نقش انسان در زمین و هدف خلقت او می‌توان پیگیری کرد. آنچه که نسبت به زمان و مکان و امکانات در اختیار، متغیر است روشهای پاسخگویی به این اصول و ارزشهای مستتر در آنهاست. از این رو می‌توان گفت که برای ایجاد محیط اسلامی ابتدا بایستی ویژگیهای فضای مناسب زیست و زندگی مسلمان برگرفته از تعالیم اسلامی، تعیین و تعریف شوند. در زمینهٔ تماس با سایر تمدنها غالباً مسلمان تجربیات و علوم سایر ملل و تمدنها را با معیارها و ارزشهای اعتقادی خویش محک می‌زدند و آنچه را موافق با باورهای خویش می‌یافتند، می‌پذیرفتند و سپس چنان به استحالهٔ آن همت می‌گماشتند که پس از مدتی هویت اسلامی به خود گرفته و به عنوان دانشی اسلامی معروف می‌شد.

۶- نتیجه گیری

از آنجا که هنر و معماری ارتباط بنیادینی با فرهنگ و جهان‌بینی برقرار می‌نمایند، و علاوه بر شکل‌گیری و ابزار وجود آن به عنوان جلوه‌ای از هویت جامعه و با عنایت به اینکه رکن اصلی "فرهنگ و جهان‌بینی و هویت ایرانی" اسلام است، رابطهٔ اسلام با هنر و معماری ایرانی، و یا به عبارتی اتصاف هنر و معماری ایران به اسلام و به بیان بهتر "اسلامیت" هنر و معماری ایرانی غیرقابل انکار است.

نکتهٔ قابل توجه در این است که اگر چه هنر و معماری و شهرهای تاریخی ایرانی به صفت اسلامی متصف شده‌اند، لکن حتی در صورتی که مبانی نظری طراحی و ساخت آنها کاملاً مستخرج از تعالیم اسلام باشند، چون در بسیاری موارد، کالبد و روابط آنها در دوران معاصر موضوعیت نداشته و یا از اهمیت ضعیفتری برخوردارند، نمی‌توانیم و نباید آن آثار را الگوی ثابت و واحد و لایتغیر "اسلامی" بنامیم. بلکه ارجح آن است که آنان "آثار دوره اسلامی" نامیده شوند. زیرا با مطلق کردن آنها به نام الگوی اسلامی، امکان القای این ذهنیت وجود خواهد داشت که اولاً هنر و معماری و شهر اسلامی الگویی واحد دارند، ثانیاً برای زندگی امروز مناسب نیستند و ثالثاً (در نتیجه) ایجاد آنها برای

- [19] Kuban, Dogam; Prepared Community in Renata; Holod (Ed.). Toward an Architecture In The Spirit of Islam; The Age Khan Awards; Philadelphia; 1980.
- [20] Clement, Pierre; (Ed.), Rabat; *Mimar*; No. 36; sep. 1990.
- [21] Creswell K.A.C; A *Short Account of Early Muslim Architecture*; scholar Press; Alder Shot; 1988.
- [22] Antoniou, Jim; *Islamic Cities and comseruation*; The UNESCO press; Geneva; 1981.
- [۲۳] ندیمی، هادی؛ حقیقت نقش؛ *نامه فرهنگستان علوم*؛ ش. ۱۴ و ۱۵؛ ۱۳۷۸.
- [۲۴] نقی‌زاده، محمد، «هویت: تجلی فرهنگ در محیط»، *مجله آبادی*، ش. ۳۴ و ۳۵، ۱۳۷۸.
- [۲۵] امین‌زاده، بهناز و دیگران؛ کیفیت تجلی توحید در مراکز شهرهای ایرانی؛ دانشکده هنرهای زیبا؛ دانشگاه تهران؛ ۱۳۷۹.
- [26] Haider, S. Gulzar; “Habitet and Values in Islam: a Conceptual Formulation of an Islamic City” in Sardar, Ziauddin (Ed.); *The Touch of Midas*. Manchester University Press; Manchester; 1984.
- [27] Akbar, Jamel; *Crisis in The Built Environment: The Case of the Muslim City*. Concept Media; New York, 1988.
- [28] Abu-Lughod; Janet; “Contemporary Relevance of Islamic Urban principles” in Germen A. (Ed.). *Islamic Architecture and Urbanism*. King Faisal University, Dammam; 1983.
- Unpublished Ph.D Thesis; The University of NSW; Sydney; 1995.
- [9] Hakim, Besim; *Arabic-Islamic Cities: Building and Planning Principles*; Kegan Paul International; London, 1986.
- [10] Fathy, Hassan; *Cario of The Future*; In *Architectural Transformation in The Islamic world* (9th: 1984 Cario, Egypt); Concept Metiapy; Singapor; 1984.
- [11] Nasr, seyyed Hossein; *Forward to The Sense of Unity*. In Ardalan, Nader and Bakhtiar, Laleh; University of Chicago; Chicago; 1973.
- [12] Aminzadeh, B.G; *The Concept of Unity in Islamic Religious Precincts*; Unpublished Ph.D Thesis: The University of New South wales; Sydnej; 1995.
- [۱۳] جودت؛ محمدرضا و همکاران؛ معماری دیکانستراکشن؛ معماری دیکانستراکتیویست؛ پیام؛ تهران؛ ۱۳۷۲.
- [14] Von Grunebaum, Gustave; “The Structure of The Muslim Town”; In *Islam: Essays in The Nature and Growth of a Cultural Tradition* Routledge and Kegan paul; London; 1980.
- [15] Marcais, willam. “L Islamisme et la vie Urbaine” in L Academi des Inscriptions et Belles-Lettes: *comptes Rendus*; Paris. 1928.
- [16] Marcais, George; “La Conception des Villes Dans L” Islam “in *Revue d”* Alger, Algiers. 1945.
- [17] Brown, Carl; “Introduction” in Brown, Carl (Ed.). *From Madina to Metropolis: Heritage and Change in The Near Estern Cities*; The Darwin Press; Princeton. 1973.
- [18] Lapidus, Ira M; *A History of Islamic Societies*; Cambridge University; Cambridge; 1988.



پروشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی